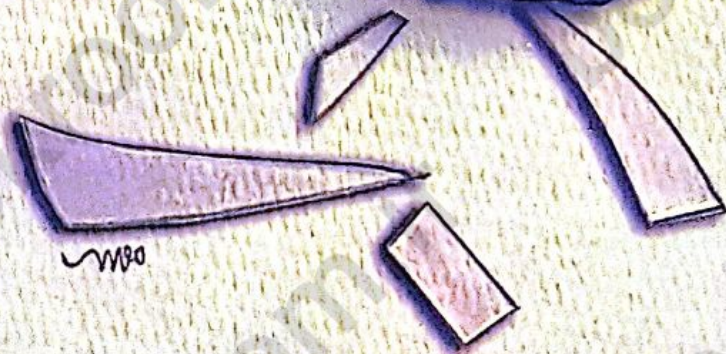


روایت‌های مستند از مواجهه با  
موضوع سقط جنین عمدی  
راضیه ترکان | مهناز محمدیان  
به کوشش بهزاد دانشگر





## پناهم باش

روایت‌های مستند از مواجهه  
باموضوع سقط جنین عمدی

راضیه ترکان / مهناز محمدیان



معارف

## فهرست

- |     |            |
|-----|------------|
| ۱۵  | حسرتها     |
| ۱۷  | پرده اول   |
| ۳۱  | پرده دوم   |
| ۴۶  | پرده سوم   |
| ۵۷  | پرده چهارم |
| ۶۸  | پرده پنجم  |
| ۷۹  | پرده ششم   |
| ۸۹  | پرده هفتم  |
| ۹۸  | پرده هشتم  |
| ۱۰۶ | پرده نهم   |
| ۱۱۵ | فرصتها     |
| ۱۱۷ | پرده اول   |
| ۱۳۰ | پرده دوم   |

پرده سوم	۱۴۰
پرده چهارم	۱۵۳
پرده پنجم	۱۷۱
پرده ششم	۱۸۸
پرده هفتم	۲۰۷
پرده هشتم	۲۲۱
پرده نهم	۲۳۸
پرده دهم	۲۴۹
پرده یازدهم	۲۵۹
پرده دوازدهم	۲۷۲
پرده سیزدهم	۲۸۰
پرده چهاردهم	۲۹۳
پرده پانزدهم	۳۰۶
پرده شانزدهم	۳۲۲
پرده آخر	۳۲۸
استفتائات	۳۴۷

برخی موضوعات عنوانشان هم پیچیده و درگیرکننده است، اما وقتی بررسی‌شان می‌کنیم متوجه عمق و پیچیدگی و لایه‌های زیرینشان می‌شویم. تحلیل و بررسی عوامل دخیل در ایجاد عمق و پیچیدگی این موضوعات به سادگی میسر نخواهد بود. موضوع سقط جنین از این دست موضوع‌هاست. برای ورود به موضوع و آنچه در این کتاب در پی‌اش هستیم، لازم است توضیحاتی را در دو بخش کلی، خدمت خوانندگان عزیز ذکر کنیم. ابتدا با انواع سقط آشنایی پیدا می‌کنیم و سپس در مورد آنچه در کتاب خواهید خواند مطالبی ارائه می‌شود.

در تقسیم‌بندی کلی، دو نوع سقط وجود دارد: سقط جنین‌های خودبه‌خودی و سقط جنین‌های عمدی.

موضوع موردبررسی کتاب «پناهم باش» از دسته دوم یا سقط جنین‌های عمدی است. سقط‌های عمدی نیز به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

سقط جنین‌های جنایی یا کیفری و سقط‌های القایی و درمانی. مواجهه اول ما با موضوع سقط جنین، بررسی آماری آن بود. برآیند صحبت کارشناسان مختلف این حوزه نشان می‌داد به دلیل این که سقط جنین با موضوعات اخلاقی، اعتقادی، خانوادگی و جنسی درهم تنیده شده است و در بسیاری موارد به صورت غیرقانونی صورت می‌گیرد، آمار دقیق و رسمی نمی‌توان از آن ارائه کرد. همچنین گستره آماری که ارائه می‌شد مسئله را بغرنج‌تر می‌کرد. در ایران تعداد سقط‌های عمدی را بین ۲۵۰ تا ۸۰۰ هزار در سال ذکر کرده‌اند که حدود ۱۲ هزار سقط از طریق مراجع قانونی و با جنبه درمانی انجام شده است و بقیه به صورت غیرقانونی و غیرشرعی صورت می‌گیرد.

سقط‌های کیفری دلایل زیادی دارند. دلایل فرهنگی، اقتصادی، جنسیتی، فرزند ناخواسته و تعداد فرزندان که در حین خواندن روایت‌های مختلف این کتاب می‌توانید آن‌ها را دریابید. با توجه به نظر فعالان این حوزه و تجربه‌ای که از طریق گفت‌وگوهای رو در رو و بسیار با مادران درگیر سقط عمدی حاصل شده است، باید اذعان کرد برخلاف باور رایج، تحلیل‌های آماری نشان می‌دهند فقر و دلایل اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌ای در سقط جنین ندارد و دلایل فرهنگی و نوع نگاه به جنین دلایل عمده‌تری هستند. وقتی جنین را بی‌جان می‌پنداریم، خود را مالک آن می‌بینیم و درمورد تصمیم برای زنده نگه داشتن یا نداشتن جنین، خود را محق می‌دانیم. به راحتی و به دلایلی بسیار ساده حق حیات را از او می‌گیریم. مادران و پدران بسیاری با استدلال‌هایی مانند «اختیار بدن خودم را دارم»؛ «بارداری‌ام برنامه‌ریزی نشده بود»؛ «الآن شرایطش را نداریم»؛ «در برنامه زندگی ما فلان تعداد بچه بود و این خارج از برنامه ماست» و «دیگران درباره‌مان چه می‌گویند» دست به سقط جنین می‌زنند. از آن طرف سهم باورهای فردی و دینی در حفظ جنین بسیار مهم است. وقتی به جنین به عنوان موجودی زنده و انسانی که دارای

روح و حق حیات است، نگاه شود هرگز خود را صاحب حق برای گرفتن حق حیات از او نمی‌بینیم.

دسته دیگر سقط‌های عمدی، سقط‌های درمانی هستند که از چند جهت قابل تأمل‌اند. ابتدا باید به این موضوع توجه کرد که در آزمایش‌ها و بررسی سلامت جنین چند اشکال عمده وجود دارد؛ اول آنکه آزمایش‌های غربالگری تشخیصی نیستند و فقط احتمالاتی را بیان می‌کنند. برای تشخیص قطعی نیاز به بررسی‌های دقیق‌تری وجود دارد که عمدتاً یا مانند آمینوسنتز، خود یک روش تهاجمی پرخطر هستند و خطراتی مانند سقط را در پی دارند یا مستلزم هزینه‌های گزاف‌اند.

بسیاری از والدین در این مرحله به دلیل هزینه‌های بالا یا فشار و استرسی که روی خود احساس می‌کنند، عطای این بارداری پرهزینه و پراسترس را به لقایش می‌بخشند و جنین را در همان مراحل اولیه سقط می‌کنند که متأسفانه باعث سقط جنین‌های سالم زیادی نیز شده‌است. همچنین به غیر از نقش مستقیم فرایند غربالگری در میزان سقط، باید به تأثیر این فرایند در کاهش حساسیت‌ها نسبت به عمل سقط نیز توجه کرد. این که والدین خود را در مورد سلب حق حیات جنین محق بدانند.

یک سؤال اساسی این است که آیا در صورت اثبات قطعی معلول بودن جنین ما حق سلب حیات از او را داریم؟ این پرسشی است که باید از منظر

---

۱. غربالگری ناهنجاری کروموزومی جنین در کشور، بر تشخیص قبل از تولد تریزومی ۱۳ و ۱۸ و ۲۱ متمرکز است. به همین منظور در سه ماه اول یک تست تشخیصی انجام می‌شود و براساس عدد ان تی (ضخامت دور گردن) و دو آنالیت خون احتمال تولد نوزاد مبتلا به سه ناهنجاری پیش‌گفته بیان می‌شود. در صورت مثبت بودن آزمایش غربالگری، مادر باید تست آمینوسنتز انجام دهد و در صورت منفی بودن مراقبت بارداری ادامه می‌یابد. گاهی به دنبال افزایش عدد ان تی (بالا تر از صدک ۹۵٪) چون احتمال ابتلا به داون بالا می‌رود، برخی برای کاهش هزینه و یا اتلاف زمان! مشاوره غلط به بیمار می‌دهند و گزینه سقط را پیشنهاد می‌کنند که هم غیرعلمی است هم غیراخلاقی.

انسان‌شناسی، اخلاقی و اعتقادی به آن پاسخ دهیم. نکته‌ای که در این مورد باید گوشزد کنیم توجه به مسئله سقط جنین از منظر شرعی است. به فتوای تمام مراجع، از زمان انعقاد نطفه سقط جنین حرام است. اجازه سقط، مشروط به تهدید حیات مادر و یا عُسر و حَرَج در نگهداری از جنین برای مادر است. آن هم قبل از ولوج روح. البته تعریف حرج قطعی بسیار سخت‌گیرانه‌تر از آن چیزی است که در عرف متداول است و معنایش نزدیک به شرایطی است که نگهداری در آن محال است. واقعیتی که در خلال گفت‌وگوهای بسیار با آن روبه‌رو شدیم و متأسفانه به شدت آزاردهنده بود، آگاه نبودن بسیاری از افراد جامعه از موضوعات فقهی سقط جنین است.

شما در روایت‌ها خواهید خواند که بسیاری تصور می‌کنند قبل از چهار ماه سقط جنین به هر دلیلی، گناه ندارد یا برخی تصور می‌کنند قبل از تشکیل قلب، جنین فاقد روح انسانی است و به راحتی می‌شود آن را سقط کرد. متأسفانه بسیاری از موضوعات فقهی، مانند شرایط ولوج روح و مصادیق حقیقی حرج شفاف بیان نشده‌است و حتی در قانون در این زمینه خلأ وجود دارد.

به اعتقاد کارشناسان، موضوع سقط جنین در جامعه ایرانی فراگیر نشده‌است، اما متأسفانه حساسیت جامعه ایرانی به حرمت حق حیات جنین به تدریج در حال کاهش است.

و اما «پنهام باش»

ما در این کتاب می‌خواهیم موضوع سقط جنین را در سطحی غیر از آمارها و تحلیل کارشناسان، در میان روایت آدم‌هایی بررسی کنیم که با تمام وجود درگیر آن بوده‌اند. آدم‌هایی که بر سر دوراهی انتخاب ایستاده‌اند، تمام اعتقادات فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی‌شان را به میدان آورده‌اند و در نهایت تصمیم گرفته‌اند.

جست‌وجو برای یافتن مادرانی که تمایل به روایت قصه‌شان داشتند



سخت‌تر از آن چیزی بود که تصور می‌کردیم. ارتباط‌های گسترده‌ای در سطح کشور با پزشکان، ماماها و مشاوران خانواده‌ای که به‌طور ویژه روی موضوع سقط کار می‌کردند، برقرار شد.

اولین تماس، اولین گفت‌وگو و اولین روایتی که شنیدیم همه تصوراتمان از روند کار را عوض کرد. کلماتی که دلمان را لرزاند، گریه‌هایی که گوشمان را آزد و لرزش دست‌هایی که پنهان‌کردنی نبود، همه، مسیر کار را تعیین کرد.

جنس روایت‌هایی که می‌شنیدیم درگیرکننده بود. نمی‌توانستیم به راحتی آن‌ها را بشنویم، به سادگی عبور کنیم و روی کاغذ بیاوریمشان. باید در آن‌ها غوطه‌ور می‌شدیم، زندگی می‌کردیم و بعد می‌نوشتیمشان.

هر روایت پر از لحظاتی نفس‌گیر بود. دوراهی‌هایی که برای رسیدن به جواب همراه راوی سرگردان می‌شدیم و اشک‌هایی که در گوشه چشممان پنهان می‌ماند تا از اصول حرفه‌ای گفت‌وگو خارج نشویم. اما بعدتر، موقع نوشتن مجال ریخته شدن پیدا می‌کرد.

مادران اندکی، به خصوص در سقط‌های عمدی کیفری و غیرپزشکی حاضر به گفت‌وگو بودند. حتی گاهی مادرانی بعد از روایت قصه‌شان می‌خواستند روایت آن‌ها نوشته نشود و مادران بسیار دیگری که ملاحظات فراوانی در گفت‌وگو داشتند. در برخی روایت‌ها مشتاقانه می‌خواستیم بیشتر بشنویم و بیشتر روایت کنیم، اما همین ملاحظات مانع گفت‌وگوی بیشتر می‌شد. احترام به خواسته مادران و حفظ حریم آن‌ها از هر موضوعی برآیمان مهم‌تر بود. در عین حال در روایت آنچه شنیدیم تلاش کردیم جانب امانت و حقیقت‌رانگه داریم و به جز تغییر اسامی، در نقل روایت‌ها تغییری به وجود نیامده است. البته باز برای حفظ حریم خصوصی افراد از ذکر مشخصاتی که به هر نحو باعث شناسایی آن‌ها شود اجتناب کردیم.

ما می‌خواهیم این روایت‌ها را با هم بشنویم. همه دلایلی را که برای

سقط کردن یا نکردن جنین وجود دارد لابه‌لای این روایت‌ها جست‌وجو کنیم. راه‌های مختلفی را که آدم‌های این قصه‌ها انتخاب کرده‌اند و رفته‌اند ببینیم. به این امید که در نوع نگاهمان به موضوع سقط جنین اثرگذار باشد.

گاهی در روایتی به پرسشی برمی‌خوریم که در آن روایت جوابی برای آن نمی‌یابیم، اما در روایت دیگری و در خلال تماشای پرده‌مادری دیگر جواب آن پرسش را می‌بینیم.

همه این روایت‌ها، پرده‌ای از زندگی آدم‌هایی است که نمونه‌شان حتماً در نزدیکی ما وجود دارند. روایت‌هایی که اشتراک‌های زیادی با هم دارند. همه از لحظه‌های سرگردانی گفتند. از دل‌هایی که بارها لرزید. دل‌هایی که گاه آرام نگرفتند و حسرت کشیدند و دل‌هایی که قرار گرفتند و فرصت دوباره پیدا کردند. ما می‌خواهیم این روایت‌ها را با هم بشنویم. قصد ما حکم صادر کردن نیست، بلکه همراه شدن است تا تصویر خودمان و تصمیم درست را در میان این پرده‌ها پیدا کنیم. لحظاتی که آدم‌های این روایت‌ها تجربه کرده‌اند ممکن است برای هرکداممان رخ دهد. لحظاتی که بر سر دوراهی ایستاده‌ایم و باید انتخاب کنیم. انتخابی به وسعت زندگی بخشیدن یا نبخشیدن.

این کتاب، روایت انتخاب است. روایت حسرت‌ها و فرصت‌ها.

شما با خواندن روایت حسرت‌ها درگیر لحظات تلخی می‌شوید که شاید آزارتان دهد، اما همراه با روایت‌ها قدم به قدم جلو بیایید تا در بخش فرصت‌ها روایت آدم‌هایی را بخوانیم که با همان شرایط سخت روبه‌رو می‌شوند، اما تصمیم متفاوتی می‌گیرند. هزینه می‌دهند، ولی ایستادگی می‌کنند.

لازم است تشکر ویژه داشته باشیم از تمام مادرانی که با شرایط مختلف روایتگر قصه انتخاب خود بودند و نگارش این کتاب وام‌دار اعتماد و همراهی آنها می‌باشد.

هم‌چنین تمام پزشکان، ماما‌های محترم و مشاوران خانواده و عزیزان

دیگری که یاریگر ما بودند، به‌ویژه جناب آقای بهزاد دانشگر، استاد محترم تیم نویسندگان که همواره نظرات ایشان راه‌گشا بود. حجت‌الاسلام والمسلمین رسول مزروعی که از مشاوره فقهی ایشان بهره‌مند شدیم. و سرکار خانم دکتر عاطفه سمائی که مشاوره پزشکی کتاب را متقبل شدند.

امیدواریم در پایان، این کتاب با همه تلخی‌هایش برای شما یک طعم داشته باشد:

طعم حیات و امید.

۶۶

## حسرت‌ها

حسرت راه بازگشت را بر آدمی می‌بندد، اگر  
چشم‌هایش خوب نبیند.

حسرت بعد از او  
وبال می‌شود.

گس می‌شود، مثل میوه‌گرگی

حسرت بوی بهارنارنج را هم ناخوش می‌کند.

حسرت طولانی خواهد بود، حتی بیشتر از صدوبیست و پنج روز

حسرت لعنت به همه چیز می‌آورد، حتی هوای ظهر

حسرت دردناک است، مثل رولّه، های رولّه

“

## پرده اول

به قلم راضیه ترکان

گاهی چرخ‌های جهان بیرون ما به دلیل انتخاب خودمان از حرکت می‌ایستند. حس می‌کنیم آخر دنیا ایستاده‌ایم و تمام درها به روی ما بسته شده‌است، اما ناگاه راهی جدید در برابرمان گشوده می‌شود که درهای آن را نه در بیرون، بلکه درون خودمان باید جست‌وجو کنیم.

## تابستان ۱۳۹۹

روی صندلی مترو جابه جا می شوم. چند دقیقه ای است به خانم دست فروشی که روبه رویم نشسته است زل زده ام. خودش را جمع و جور می کند. روسری هایش را بالا و پایین می کند تا نظرم را برای خریدن جلب کند، اما من توی صورت او دنبال شباهت هایمان می گردم. پوست صورتش به سفیدی پوست من است. قد و قواره اش هم همین طور، اما چشم هایش رنگی نیست. خودم را توی آینه دستی نگاه می کنم. خیلی وقت است رنگ آبی چشم هایم بی فروغ شده است. با خودم می گویم همه مادرهای چشم رنگی که قرار نیست بچه ای با چشم رنگی داشته باشند. میان انگشت هایش دنبال حلقه ازدواج می گردم. حلقه ای نیست. پس به احتمال زیاد شوهر ندارد. اشاره می کنم سمت بیاید. چشم هایش برق افتاد که خریدار پیدا کرده است.

- خانوم، کدوم رنگش و می خواین بدم بهتون؟

- روسری‌ها و خودش را خریدارانه نگاه می‌کنم.
- همه‌ش قشنگه. فکر کنم این سبزه بهتر باشه! همین و می‌خرم.
- روسری را داخل نایلون کوچکی می‌گذارد. می‌گویم:
- عزیزم، امکانش هست شمارتون و بدین که اگه دوستامم از این روسریا خواستن، باهاتون تماس بگیرم.
- سرش را تکان می‌دهد. در کیفم را باز می‌کنم. داخلش را می‌گردم.
- ببخشین، موبایلم و پیدا نمی‌کنم. شما یه تک زنگ به من بزن شماره‌تو ذخیره کنم.
- صفحه‌گوشی تلفنش را که باز می‌کند خدا خدا می‌کنم عکسی روی صفحه‌اش باشد که بتوانم با آن بیشتر درباره‌اش بدانم. در تصویر روی صفحه گوشی، دختر بچه‌ای را بغل کرده که خیلی شبیه خودش است. به احتمال زیاد دخترش باشد.
- تا اینجا مورد خوبی به نظر می‌رسد. بچه دارد. احتمالاً از شوهرش جدا شده یا شوهرش فوت کرده‌است. چند روز می‌گذرد. با او تماس می‌گیرم.
- پگاه جان؟
- بله عزیزم، بفرمایین.
- من همونی‌ام که چند روز پیش ازتون روسری خریدم و شماره گرفتم.
- جانم، بازم روسری می‌خواین؟
- با این‌که تا به حال به چندین نفر این حرف را زده‌ام، ولی باز به این قسمت که می‌رسم چیزی به شدت گلویم را فشار می‌دهد و کلمات سخت بیرون می‌آیند.
- حقیقتش یه سؤال دیگه‌ای داشتم.
- صدایم را صاف می‌کنم.
- شما ازدواج کردین؟! -

صدایش را بالاتر می‌برد.  
 - متوجه نمی‌شم. به شما چه ربطی داره؟!  
 قبل از این که گوشی را قطع کند یا حرف دیگری بزند، ادامه می‌دهم.  
 - عزیزم قصد مزاحمت ندارم. من دنبال خانمی هستم که بچه داشته باشه  
 و مطلقه یا بیوه باشه.  
 - اون وقت برای چه کاری می‌خوای؟

پیشنهادم را می‌گویم. چند ثانیه‌ای بینمان فقط سکوت است. گوشی را  
 قطع می‌کند. نفسم تنگ می‌شود. اشک‌هایم می‌دانند باید با هق‌هق بیارزند.  
 برای چندمین بار ناکام می‌مانم. جانم از آنچه هفت سال پیش با زندگی‌ام  
 کرده‌ام به لب آمده‌است.

### تابستان ۱۳۹۲

ساعت ۱۰ شب است. خانه ۳۵ متری مان چند ساعتی است برایم از قفس هم  
 تنگ‌تر شده‌است. تنم مثل کوره آتش است. از ظهر بیشتر از صد بار با خودم  
 گفتم: «نه! اشتباه شده. حتماً اشتباهه.»

یک هفته‌ای عادت ماهانه‌ام عقب افتاده بود. این موضوع را گذاشتم به  
 حساب استرسی که برای کار جدید تحمل می‌کنم. برای این که تردید به جانم  
 نیفتد، صبح، قبل از رفتن سرکار آزمایش خون دادم. جواب آزمایش را گرفتم.  
 چشمم فقط دنبال نتیجه منفی بود، اما عددها و رقم‌ها برعکس آن را نشان  
 می‌داد. فاصله آزمایشگاه تا خانه را با برگه جواب در دست آمدم. ممکن نبود  
 درست باشد. مثل آدم تب‌دار بی‌قرار بودم. می‌نشستم. بلند می‌شدم. آب  
 می‌خوردم. فقط می‌گفتم: «امکان نداره! اشتباه شده!»

توی کشوی میز یک پی‌بی‌چک پیدا کردم. سریع تست را انجام دادم.  
 زشت‌ترین خط‌های قرمز عمرم را دیدم: دو خط قرمز زنگ. باید از خانه بیرون



می‌زدم. دیگر این ساعت شب پایین شهر برایم ناامن نبود. ناامنی و استرس درون خودم بود. توی خیابان‌ها دنبال مطب پزشکِ زنانی بودم که باز باشد. یک مطب پیدا کردم. منشی دکتر وسایل روی میزش را مرتب می‌کرد تا مطب را تعطیل کند. با اصرار قبول کرد پیش دکتر بروم. روی تخت خوابیدم. ژل خیس و سرد را روی شکم زد. تمام تنم مورمور شد. دسته دستگاہ سونوگرافی را تندتند روی شکم چرخاند.

- خانوم ساک حاملگی رو می‌بینم! تقریباً چهار هفته و چهار روزه باردارین.

با دست محکم روی سرم زدم.

- وای خدایا چی کار کنم!

دست خانم دکتر روی شکم بی حرکت ماند.

- خانم چی کار می‌کنی؟ چرا این طوری می‌گی؟

روی تخت نشستم. حالم دست خودم نبود.

- نمی‌خوامش! من این بچه رو نمی‌خوام!

دکتر صندلی‌اش را عقب‌تر داد. توی صورتش فکرای درهم و برهم موج می‌زد.

- خانوم شما الان با کی اومدی؟ با شوهرت اومدی؟ اصلاً شوهر داری؟

از جایم بلند شدم. دکتر و تصوراتش برایم مهم نبود. در مسیر مطب تا خانه

یک بند با خودم گفتم: «نمی‌خوامش! من این بچه را نمی‌خوام!»

وارد خانه شدم. گریه امانم نداد. روی زمین نشستم. بچه دار شدن، یعنی

من دیگر نمی‌توانستم سر کار بروم. آن هم دو شیفت. اگر سر کار نروم، با این همه

قرض و وام و بدهکاری چه کار کنیم. به خانه کوچکمان نگاه کردم. بلندبلند

گفتم: «توی این ۳۵ متر جا که من حتی یه کابینت توی آشپزخونه ندارم، چطور

بچه بزرگ کنم؟» خانه‌ای که هنوز قسط‌های وام خریدش را نداده بودیم.



دستم را روی شکمم می گذاشتیم و می گفتیم: «فاطمه جونم! قربونت برم! حالت خوبه مامان جانم؟» بعد دوتا ضربه به شکمم می زدم. دوتا دست کوچولو از اون طرف با دوتا ضربه جوابم را می داد. اشک می ریختم و می گفتیم: «فاطمه جونم! معلومه که حالت خوبه. اگه سالم نباشی که این طور جواب منو نمی دی.» در همین خیال های خوشم، تصویر یک بچه معلول جلوی چشمم می آمد و دوباره گریه می کردم... با خودم می گفتیم: «عزیزم، هرطوری باشی من نگهت می دارم.» اما ته دلم نگران بود. آیا من توانایی نگهداری بچه معلول را دارم؟

«پناهم باش» مجموعه روایت هایی هستند از مواجهه خانواده ها با مسئله سقط جنین است. روایت هایی واقعی، آموزنده و خواندنی از انسان هایی که هر کدام به دلایلی مختلف، در یکی از بزرگ ترین و سخت ترین دوراهی های زندگانی خود قرار گرفته و دست به انتخاب زده اند. انتخاب هایی که برای هر کدامشان، پنجره ای جدید از زندگانی گشوده است ...